مجله علمی پژوهش درعلوم انسانی ومطالعات اجتماعی، شماره ۱۰ ، زمستان ۱۳۹۶، ص ۲۸۶-۲۶۷
http://www.jhss.ir

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی ومطالعات اجتماعی (سال سوم)
شماره ۱۰ / زمستان ۱۳۹۶ / ص ۲۸۶-۲۶۷

تحقیقی در باره ادبیات غیرجد (طنز، هجو، هزل)

استاد مربوطه: دکتر حسن بسّاک

فاطمه بیگم سیدعصایی[۱]

[۱]دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

چکیده

ادبیات را بطور کلی به دو بخش جد و غیر جد تقسیم کرده اند آثار مکتوب غیر جد شامل هجو، طنز، مطایبه و مزاح می باشد.
در ادب قدما، غالباً در بحث ازمدح به ضد مدح (هجا) نیز اشارت شده است ادبای قبل از ایران اسلامی نیز اغراض شعرها به تبعیت از غضب و هیجان شدید را هجا می‌نامیدند در قرن ششم بویژه در عصر سلاحقه بدلیل کثرت تعرض شاعران به یکدیگر و یا درخواست صله و تقاضا از ممدوحان نوعی تکدی‌گری و تهدید به هجا رسوم شد.
و در نتیجه قریحه ی شاعری به سمت تباهی نزول کرد و پیروی از این رسم نابجا باعث شد تا شاعران ناخواسته بازیچه ی دست حکما و سلاطین روانی قرار گرفته و جهت خوشامد آنان در تقابل با یکدیگر به زبان هجو روی آورند.
هرچند هجا امری فطری است و ناشی از احساسات نفسانی فرد و قدرت تهاجمی شاعر در مقابل ناسزا گویان است اما نوع هنری بیان آن با الفاظ آراسته مبین بیان مطبوع شاعر در رفع آلام و دردهای خوانندگان با هدف خاص انتقاد اجتماعی است.

کلید واژه ها: شعر بد، غیر جد، هجو، هزل، مطایبه

۱.مقدمه

پژوهش در ادبیات غنایی و بیان احساسات و عواطف نفسانی به ویژه در شعر هجو شاعران کهن و امروز به عنوان یک انتقاد از جامعه نابسامان و یا برون ریزی تأملات درونی شاعر و تاثیر آن بر مردم جامعه ارزشمند است.
آن نوع ادبی که در السنه‌ی غربی satir نامیده می شود و در فارسی طنز اصلاح شده عبارت از روش ویژه ای در نویسندگی است که ضمن دادن تصویر هجوآمیزی از جهات زشت ومنفی و ناجور زندگی معایب و مفاسد جامعه وحقایق تلخ اجتماعی را بصورتی اغراق آمیز یعنی زشت‌تر و بد ترکیب تر از آن چه هست نمایش می دهد. (آرین پور، ۱۳۵۱، ۲۶)
برای شناخت ادب غیر جد اعم از هجو، مطایبه و طنز ابتدا مختصری در بیان علت سرایش آن توسط هر شاعر آمده است و سپس شواهدی از سروده های شاعران معروف هر دوره و عصر ذکر شده است.
در ذکر شواهد سعی برآن بوده است که از نمونه های قابل انتشار این نوع ادبی استفاده شود زیرا هجو گویی شاعران طراز اول ادب ایران صرف نظر از تداول هجو یکدیگر متاثر از محیط ناسازگار شاعر بوده که بناچار با آلت هجو حاکمین مفسد و بزرگان عصر خود را متنبه می ساختند تا به مصلحت مردم بیاندیشند.
«فروید هجو را «لطیفه تهاجمی» نامیده است زیرا، برای حمله، هجو و یا دفاع بکار میرود و در عین حال «بی حیا» است و پرده دری می کند. »

شعرهجو را میتوان بدلیل رنجش و دل آزردگی شاعر از فردی هجو شخصی نامید و دیگر آن که مفاخره ها نیز از مقوله ی هجو غیرمستقیم به شمار می آیند. زیرا ماحصل جبهه گیری شاعر در برابر طعنه ی حاسدان است.
« چنانکه سنایی می گوید:

بـــه همّـــت مـــن اســـت ســـخنهای مـــن دلیـــل	بـــر نظـــم مـــن بـــس اســـت ســـخن هـــای مـــن گـــوا
هـــر گزندیـــده و نشـــنید ایـــن کـــس زمـــن	کـــردار ناســـتوده و گفتـــار ناســـزا

(ص۵۰)

(همان ، ص۲۸۴)

۱-۱- بیان مسأله
اگرچه هجو در ادبیات می تواند به نوعی ناتوانی و ضعف شاعر را دربر گیرد اما از منظری دیگر به هنرمندی شاعر در بیان دردهای اجتماعی مرتبط است. الگوبرداری شاعران از یکدیگر در عهد و دوره ای که هجو به نوعی نشانگر عمق درک شاعر ازمظاهر منفی جامعه بوده است به داوری منصفانه جامعه ادبی نیازمند است.
۱-۲- پرسشهای تحقیق
۱- هجو با چه علتی بوجود می آید.
۲- شعر هجو بیانگر دردهای اجتماع بوده است یا خیر
۳- آیا در درمان دردهای اجتماعی شعر کمدی (طنز، هجو،مزاج) موثر واقع می شود.

۱-۳- فرضیات
بنظر میرسد حسادتهای معاندین و احساس رنجش شاعر در سرودن شعر هجوی بی تاثیر نبوده است و علل پردازش به شعر بد(هجوگویی) و استفاده از لحن نیشدار و طعن و تمسخر، تظاهر دروغین زهاد و مزدوران ومتملقین درباری به صورتی عام و گسترش یافته بوده است که مبین ظلم و فساد حکام در دربارهای فاسق عصر و زمانه آنهاست.

۴-۱- اهداف تحقیق

۱- اشنایی بیشتر با ادب غنایی غیر جد (شرح احوال و روحیات اخلاقی شاعر در بدگویی)
۲- توصیف عواطف واحساسات شاعر در بیان هجویه های او
۳- شناخت میان تاثیر هجویات بر فرد یا جامعه مخاطب شاعر
۴- آشنایی با طبقه بندی ادبی وقرار دادن انواع سخن غیرجد از جهت برخورداری از شاخص های محتوایی در طبقات، ما را در شناخت اندیشه و زبان شعری شاعران یاری می کند و باعث می شود به جای رد اشعار هجوی به بیان مستدل و منطقی آن نزدیک شویم.

۵-۱- پیشینه تحقیق

آثار بسیاری در زمینه طنز و هجا نوشته شده است کتبی نظیر «زمینه های طنز و هجا در شعر فارسی» نوشته عزیزاله کاسب و یا کتاب «هجو در شعر فارسی» اثر ناصر نیکوبخت و «مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران اثر علی اصغر حلبی و یا کتاب چارده روایت از خرمشاهی مقاله ای درباره طنز حافظ از خرمشاهی نوشته عزیزاله کاسب، بیتا ، چاپ تفت، ص۶۴»
که در آن شرح شعرهای طنزگونه حافظ است.

کتاب « انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی اثر حسین رزمجو، که در آن به هجو شاعران پرداخته است (رزمجو، ۱۳۷۲، ۸۳) و کتاب انواع ادبی در شعر فارسی اثر محمدرضا شفیعی کدکنی که در مطالبی درباره هجو دارد (کدکنی، ۱۳۷۲، ص ۴ تا ۹) و کتاب کاروان حله اثر عبدالحسین زرین کوب که از شعرهای هجو و شوخی مسعود سلمان یاد نموده است (زرین کوب ، ۱۳۸۰، ۸۳) و کتاب طنزآوران امروز ایران اثر عمران صلاحی که ۵۱ داستان طنز از ۴۰ نویسنده را شامل می شود.» (صلاحی، ۱۳۸۲، ۶۵)

۲- مبانی نظری

ادب هجو باعث شده تا شاعران بسیاری طی قرون مختلف بدین مقوله بپردازند. چندین شاعر بررسی شده در این پژوهش با بیان مطایبه آمیز و طنز وهجو در اشعار خود، بخش قابل توجهی از دیوانهای خود را معطوف به شعر هجا نموده اند که به سبب بیان هنری و مخیل این شاعران حائز اهمیت است.

ولیکن با دقت در شعر فارسی می بینیم کسانی آزادی و وسعت خیال را به طریقی مرسوم و با افراط تمام در شعر هجو توأم با هزل و فحش نموده اند حال آنکه زرین کوب از قاعده یی ذکر شده در قابوسنامه در باب هجو سخن می گوید که شاعران افراطی چون انوری و سوزنی بدان متعهد نبوده اند.

« اگر هجاخواهی که بگوئی و ندانی، همچنان که در مدح کسی را بستائی ضدآن مدح بگوی که هرچه ضدمدح بوده هجا بود و از این گفته بر می آید که فحش وسب وافتراء و قذف و کذب و اجتراء را در شمار هجو نمی شمرده اند.» (به نقل از زرین کوب، ۱۳۸۰، ۳۸۱)

شعر غنایی در فارسی و عربی، دامنه ای وسیع تر از مضامین و موضوعات شعر غنایی در اروپا دارد و بدین روی هجو در فارسی و عربی یکی از موضوعات شعر غنایی بحساب می آید.

درون مایه آثار غنایی موجد ادبیات طنزی است که ماحصل انتقاد شاعران از اوضاع اجتماعی و عصر و زمان خود بوده است به گفته فرشید ورد:

« این سبک تازه ادبی (طنز) به همت دهخدا و سید اشرف الدین حسینی و دیگران پایگاهی والا در شعر و نثر معاصر یافت.» (فرشید ورد، ۱۳۸۲، ۲۷۳)

هجو یکی از انواع ادبی است که حاصل تألمات روحی شعرا و نتیجه ی بغض و حسد آنها به یکدیگر است. ونیز در رفع معیشت، شاعر چشمداشت به دریافت صله از ممدوحان داشته و هجو را وسیله ی تقاضا و تهدید ممدو حین قرار داده است.

از قدیم ترین شاعران هجوسرای، منجیک ترمذی شاعر نیمه دوم سده چهارم هجری است چنانکه سوزنی هجوسرای مشهور سده ششم هجری او را نمونه این نوع شاعران شمرده و خود را با وی سنجیده و گفته است:

من آن کسم که چو کردم به هجو گفتن رأی
« هزار منجیک اندر برم ندارد پای» (دبیرسیاقی، ۱۳۳۷، ۱۴۰۸)

« سوزنی در باب امتزاج هزل و فحش با هجو نیز معتقدست که هجو بی دشنام چون نان فطیرست و کامل و سالم نیست.»

در هجــاگوئی دشــنام مــده پــس چــه دهــم　　مــرغ بریــان دهــم و بــره و حلــواوحریر
هــیچ خصــمی را ایــن شــغل نیــاموزد خصــم　　هــیچ صــوفی را ایــن کارنفرمایــد پیــر
هجــو را مایــه زدشــنام دهــد مــرد حکــیم　　تــا مخمــر شــود از هجــو بخیــزد چــو خیــز

مثـــل نـــان فطیرســـت هجـــا بـــی دشـــنام مـــرد را درد شـــکم خیـــزد از نـــان فطیـــر

(زرین کوب، ۱۳۸۰،ص۳۸۱)

هرگاه در هجو شاعر به فردی خاص توجه داشته باشد آن را هجو شخصی گویند و اگر به فرد نوعی مثلاً (زاهد، صوفی، قاضی، حاکم و ...) و یا صاحبان حرف، پیشه و یا اهالی شهر مربوط شود آنرا هجو اجتماعی گویند.

در ادبیات غیر جد جز مقوله ی هجو، مطایبه (هزل) و طنز نیز جای می گیرد که با توسل بدان شاعر چون مصلحی دردهای جامعه را به تصویر می کشد.

۳- هجو و پیشینه آن

۱-۳- تعریف هجو

« هجو عبارت است از تقلید کنش های فرومایه آدمیان در هیات نوشتار ادبی به حیثی که تناقض امر واقعی و امر آرمانی در آن موضوعیت یافته باشد و در آن جنبه فردی برجنبه اجتماعی غلبه دارد. زمینه عاطفی هجو، خشم واعتراضی است که جانب آزادی زیبایی شناختی در آن رعایت شده باشد.» (زرقانی، ۱۳۸۸، ۳۸۷)

۲-۳- چهره های شاخص هجو پرداز یونان باستان

سید مهدی زرقانی با استفاده از کلام ارسطو سابقه هایی یونانی این نوع ادبی را در یونان باستان اینگونه معرفی می کند. «قطعه شعر معروف به مارگیتس اثر هومر، یا سروده های شاعر معاصرش آرخیلوخوس یا اشعار ایامبیک سیمویندیس و کمی بعدتر آرستوفان سابقه های یونانی نوع ادبی هستند.»

(همان، ۳۸۸)

۳-۳- چهره های شاخص هجو پرداز عرب

هجوپردازان عرب از زبردست ترین شاعران بوده اند از حطیئه، اخطل، فرزدق، جریر، ابوتمام و حتی متنبی و شاعران ایران براساس الگوگیری از هجاپردازان عرب در نخستین سروده های خود به هجو پرداخته اند.

۴- ادب غیر جد (هجو، هزل و طنز)

هجو – در لغت به معنی بدگوئی، دشنام دادن، نکوهش، سرزنش، مسخره‌کردن و مضحکه نمودن است و در اصطلاح آن است که شاعر، کسی یا قومی را که دشمن می دارد یا دوست نمی‌دارد به واقع یا بر خلاف آن به صفات نکو هدیه ای چون خسّت طبع، مالدوستی، فساد اخلاق و حتی نقص ظاهری خلقت فطری یا عرضی از قبیل نابینایی و احولی و لنگی و کلی و برصی و بلاعقب بودن یا بی فرزندی و غیر آن مذمت کند و به باد ملامت گیرد شرط در هجو آن است که مورد هجو مشخص و معلوم باشد و یا تسمیه واشاره ای صریح یا بیان اوصاف به درجه ای که در تشخیص آن شبهه ای نماند معین و مشارالیه شود.

هزل – در برابر سخن به جد به معنی شوخی و مسخرگی و مطلق مزاح است که البته هرچه بیشتر با لطیفه‌گویی توام باشد مطبوعتر و شیرینتر خواهد بود و هرچه از لطف و ظرافت دور شود به هرزه درائی شبیه خواهد گشت در هزل غالباً هدف خاص انتقاد اجتماعی یا فردی وجود ندارد ولی نوعاً طمع، حمق، بلاهت، گفتارهای دور از خرد و کردارهای غیرمتعارف یا ناهنجار و نامعقول انتاء و بشر دستمایه بزرگ هزل پردازان است. غرض از هزل بیشتر خوش ساختن خاطر معاشران و خوانندگان و شنوندگان آن است و دفع ملال و خنداندن اطرافیان و کاستن از بار اندوه غبزدگان و جبهه همت هزل پردازان است.

آنچه در مغرب زمین(انگلیس) به عنوان جوک و در فرانسه آنکدوت شناخته می شود حدی به هزل دارد .

طنز – اما طنز در لغت به معنی فسوس ، سخریه، طعنه، تهمت، سخن به رمز، ابهام و کنایه همراه با ظرافت و باریک اندیشی آمده و طنز رد کردن به معنی مسخره کردن و ریشخند نمودن است.

(به نقل از پرویز اتابکی، ۱۳۷۹، صص ۳۶و۳۷)

۱-۴- تاریخچه طنز وهجو در ایران

از شعر غنایی هجا ادب در فارسی کل سبک به هجاگویانی افراطی چون انوری، سنایی، سوزنی و خاقانی می توان اشاره نمود. سپس افزایش شعر طنز در دوره های مشروطه و در روزگارانی نزدیک تر به عصر ما شاعرانی چون ایرج عشقی، نیز راه و رسم پیشینیان را در پیش می گیرد. و در سالهای اخیر نیز آثاری به نظم و نثر در مجلات پرداخته می شود.

۲-۴- هجو یکی از ارکان شعر

این رشیق قیروانی در کتاب العمده فی محاسن الشعر و آرایه و نقده از قول بعضی از علما برای آن (شعر) ۴رکن قائل مدح می شود. مدح، هجا، نسیب و رثا) و بنا به اقوالی آن ۴رکن را بر ۴ پایه استوار می داند؛ رغبت، رهبت، طرب و غضب و می‌گوید با رغبت مدح و شکر و بارهبت اعتذار و استعطاف و باطرب، شوق و رقت نسیب و با غضب هجا و عتاب بوجود می آید .» (زرین کوب، ۱۳۶۷، ۱۳۱)

۳-۴- هجا به عنوان تهدید ممدوحان

« هجو در این دوره رواج و رونقی تمام یافت و علت آن قطع نظر از حب و بغض شعراء با یکدیگر، کثرت توقع شاعران بود که هر اندک مایه چیزی را از کسی طلب می کردند و دیگر خسّت و بخل ممدوحان که غالباً فهم و حوصله مدایح را نداشتند و در ادای صلات شعرا تعلل و مسامحه می ورزیدند.

قطعه ی ذیل از انوری، نشان می دهد که تا چه اندازه شعراء در این دوره هجا را به عنوان تهدید ممدوحان بکار می برده اند:

سه شور سم بود شاعران طامع را — یکی مدیح و دگر قطعه تقاضایی
اگر بداد او سوم شکر ور نداد هجا — از این سه شعر دو گفتم د گرچه فرمائی»

(به نقل از زاکانی، ۱۳۷۹، ۳۸)

۴-۴- هجای شخصی

انوری در هجو خواجه ی خسیس گوید:

خوان خواجه کعبه است و نان او بیت الحرام — نیک بنگرتا به کعبه جز رنج به تن رسی
بر نبشته بر کنار نان او به خطی سیاه — لم تکونو بالغیه الاشق الانفس

(انوری، ۱۳۴۰، ۵۶۸)

۵-۴- هجو اجتماعی: هجایی در انتقاد شاعر از زهدهای ریایی

عبید شاعر و نویسنده ای طنزپرداز که آثارش آیینه ی تمام نمای همه نامردمی های زمانه اوست.

خدایا دارم از لطف تو امید — که کلک عیش من معمور داری
مگردانی بلای زهد از من — قضای تو به از من دور داری

(زاکانی، ۱۳۷۹، ۳۹)

در قصه هجو بلخ و مردم آن گفته شد که فتوحی قطعه ای گفت و به نام انوری انتشار داد و سبب آن حادثه برای حکیم گردید.

چار شهرست خراسان را در چار طرف — که وسطشان به مسافت کم صد درصد نیست
گرچه معمور و خرابش همه مردم دارند — بر هر بی خردی نیست که چندین دد نیست
مصر جامع را چاره نبود از بد و نیک — معدن درّ و گهر بی سرب و بسّد نیست
بلغ شهریست درآکنده باو باش و رنود — در همه شهر و نواحیش یکی بخرد نیست
مرو شهریست به ترتیب همه چیز درو — جد و هزلش متساوی و هری هم بد نیست
جندا شهر نیشابور که در ملک خدای — گربهشتی است همانست وگرنه خود نیست

(همان ، صص۵۶۹ و۵۷۰)

و انوری در ذم فتوحی شاعر چنین گفته است:

ای به در بامداد پندار — فارغ چو همه خران نشسته
نامت به میان مردمان در — چون آتشی از چنار جسته

(همان، ص۷۱۴)

دکتر کازرونی با ذکر سخنی از کتاب سیری در شعر فارسی اثر دکتر عبدالحسین زرین کوب گوید:
« موجبات روی آوردن منوچهری به هجو، طعن حاسدی است شاعر پیر از اهل شروان که گویا در دیوان عرض مسعود شغلی دارد و این حاسد می کوشد تا مزاج سلطان را نسبت به وی متغیر کند اما خود وی نمی تواند یک شعر شاعر را هم جواب بدهد .. سرانجام شاعر (منوچهری) به خشم در می آید و او را به باد طعن و طنز می گیرد.

حاسدم بر من همی بیشی کند این زوخطاست	بفشرد جون بشکفد گل پیش ماه فروردین
حاسدا تو شاعری و نیز من هم شاعرم	چون ترا شعر ضعیف است و مرا شعر سمین؟
شعر تو شعرست لیکن باطنش بر عیب و عار	کرم بسیاری بود در باطن در ثمین
شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست	بچه ناز اون به از شش ماهه افکند جنین
میر فرمودت که رد یک شعر او را کن جواب	بود سالی و نکردی ننگ باشد بیش از این»

(به نقل از کازرونی و حمیدی، ۱۳۸۳، ص۲۴)

۶-۴- هجو پردازی تفننی

« به آثار هرکدام از شاعران دوره سامانی که سربزنی، دست کم یکی دو بیت هجو پیدا خواهی کرد، از اشعار رودکی پدر شعر فارسی گرفته که چنین می سراید:

زشت و نافرهیخته و نابخردی	آدمی رویی و در باطن ددی
موسی سرجغبوت و جامه ریم ناک	وز برون سو باد سرد بیم ناک
من سخن گویم تو کانایی کنی	هر زمانی دست بردستی زنی »

(زرقانی، ۱۳۸۸، ۳۸)

۷-۴- هجو پردازان حرفه ای

پایه گذار هجو نویسی منجیک ترفدی است که حدوداً $\frac{1}{3}$ از مجموع ۳۲۶ بیت منسوب او در مضمون هجو و هزل است.
و یا «هجو پردازان توانمندی مثل سوزنی سمرقندی، مجبور شده خودش را درمقایسه با او معرفی کند و چنین بسراید:

من آن کسم که چو کردم به هجو گفتن رای	هزار منجیک از پیش من کم آرد پای

(همان، ۳۹۰)

۵- هجو در شعر شاعران

« هنگامی که فردوسی شاهنامه را بر محمود عرضه کرد حاسدان، فردوسی را نزد محمود مردی رافضی و معتزلی مذهب جلوه دادند. سلطان محمود نیز مردی متعصب بود و صلتی ناچیز بیست هزار درم به فردوسی بخشید ، فردوسی بسیار رنجور شد و محمود را هجو نمود و هنگامی که به نزد سپهبد شهریار از آل باوند طبرستان رسید پس محمود را هجا کرد شهریار فردوسی را بنواخت و به او گفت محمود خداوندگار من است. « تو شاهنامه به نام او رها کن و هجو او بمن ده تا بشویم و ترا اندک چیزی بدهم، محمود خود ترا خواند و رضای تو طلبد و رنج چنین کتاب ضایع نماند. و دیگر روز صد هزار درم فرستاد و گفت: « هر بیتی هزار درم خریدم، آن صد بیت به من ده و با محمود دل خوش کن.» فردوسی آن بیتها فرستاد بفرمود تا بشستند. فردوسی نیز سواد بشست و آن هجو مندرس گشت و از آن جمله این ۶ بیت بماند:

مرا غمز کردند کآن پرسخن	به مهرنبی و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم	چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بکار	وگر چند باشد پدر شهریار
ازین در سخن چند رانم همی؟	چو دریا کرانه ندانم همی
به نیکی نبد شاه را دستگاه	وگرنه مرا بر نشاندی به گاه
چواندر تبارش بزرگی نبود	ندانست نام بزرگان شنود »

(نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۹۷، ۸۳و۸۴)

«مجیر الدین بیلقانی شاگرد خاقانی شروانی بود. مشارالیه سالی از طرف اتابک ایلدگز، پادشاه آذربایجان و عراق، مامور جمع مالیات شده به اصفهان رفت، این شاعر گذشته از ماموریتی که طبعاً مورد تنفر عموم مردم می باشد، مرتکب حرکات دیگری هم شد، منجمله لباس فاخر و رنگین و سنگین پوشیده بر بزرگان و فضلا تبختر و نخوت می فروخت. به این جهات شعرای اصفهان به او بد گفتند و او را هجا کردند و مجیدالدین در عوض تمام آنها این رباعی را در هجای اهل اصفهان گفت:

گفـــــتم زصـــــفاهان مـــــددجان خیـــزد	لعلـــی اســـت مـــروت کـــه از آن کـــان خیـــزد
کـــی دانســـتم کاهـــل صـــفاهان کورنـــد	بـــا آن همـــه ســـرمه کـــز صـــفاهان خیـــزد.»

(به نقل از بهار، ۱۳۸۲، ۱۷۲)

۶- اشعاری با مضامین طنزآمیز

«علی اکبر دهخدا صاحب لغت نامه، که طنزهای او به نام چرند و پرند معروف است. (چرند و پرند مقالات استاد است) در روزنامه صوراسرافیل به نثر ساده ی امروزی نوشته شده است. می گویم: عزیزم، من که یک دخو بیشتر نبودم چهاتا باغستان داشتم. باغبان ها آبیاری می کردند انگورش را به شهر می بردند. کشمش را میخشکاندند فی الحقیقه من در کنج باغستان افتاده بودم توی ناز ونعمت، همان طور که شاعر علیه الرحمه گفته:

به بیل می زدم نه پایه	انگور میخورم در سایه.»

(شمیسا، ۱۳۸۷، ۲۴۷)

اشعار سید اشرف (نسیم شمال) از حیث ترکیب عبارات سبک بیان بر بسیاری از اشعار فکاهی و سیاسی آن زمان (مشروطه) برتری دارد. در اشعار اصیل او که پر از طنز خفیف و در عین حال کوبنده است، وطن فروشان، خیانتکاران ودشمنان آزادی به باد استهزا و خنده گرفته شده اند:

تـــا چنـــد کشـــی نعـــره کـــه قـــانون خـــداگو	گـــــــوش شـــــــنوا کـــــــو؟
آن کـــس کـــه دهـــد گـــوش بـــه عـــرض فقـــرا کـــو	گـــــــوش شـــــــنوا کـــــــو
مـــردم همگـــی مســـت و ملنگنـــد بـــه بـــازار	از دیـــــــن شـــــــده بیـــــــزار
انصـــاف و وفـــا صـــفت و شـــرم و حیـــاکو	گـــــــوش شـــــــنوا کـــــــو ...

(حاکمی، ۱۳۷۲، ۲۳)

« عارف قزوینی شاعر انقلابی سال ۱۳۰۰ هـ.ق شعر را وسیله ای برای بیان افکار سیاسی و تهییج مردم می داند و آن را چون حربه ای برای انتقاد ازمعایب و مفاسد ملی به کار می برد.

(بعد از مراجعت از استانبول ، ۱۳۳۸) می گوید:

بـــه ســـر کویـــت اگـــر رخـــت نبنـــدم چـــه کـــنم؟	ونـــدر آن کـــوی اگـــر ره ندهنـــدم چـــه کـــنم؟
مـــن ز در بســـتن و واکـــردن میخانـــه، بـــه جـــان	آمـــدم گـــر نکـــنم بـــاز و نبنـــدم چـــه کـــنم؟ ...
مـــن بـــه اوضـــاع تـــو ای کشـــور بـــی صـــاحب جـــم	نکـــنم گریـــه پـــس ازگریـــه نخنـــدم چـــه کـــنم ...»

(همان، ۲۳)

«زبان گرم و چالاک و بیان شوخ و شنگ ایرج در طنزها و هجویات وی گاه به صراحت و رکاکت کلام می انجامد.» (روزبه، ۱۳۹۵، ۱۱۴)

ایرج میرزا در هجو حاکم گوید:

ایـــن حـــاکم بـــی عرضـــه بـــه مـــا اهـــل خراســـان	دردی نفرســـــتاد و دوا نیـــــز نبخشـــــید
گوینـــد کـــه از فـــرط لئامـــت بـــه همـــه عمـــر	در راه خـــدا نـــان بـــه گـــدا نیـــز نبخشـــید
تنهـــا نـــه از اوخلـــق خـــدا خیـــز ندیدنـــد	تقصـــیر کســـی را بـــه خـــدا نیـــز نبخشـــید

راضـــی بـــه عبـــایی شـــدم از همـــت عـــالیش　　　بـــا همـــت عـــالیش عبـــا نیـــز نبخشـــید

(ایرج میرزا، ۱۳۵۶ ص۵۳)

وارونه گویی فرخی شاعر انقلابی شهید

« در آن عصر چنین مرسوم بوده است که در اعیاد، شعرا قصایدی می‌ساختند در مدح حکومت وقت و روز عید در دارالحکومه می‌خواندند فرخی برخلاف معمول و برخلاف انتظار حکومت در نوروز ۱۳۲۷ یا ۱۳۲۸ هجری قمری مسمعی به مطلع زیر سرود:

عیـــدجم شـــد ای فریـــدون خـــو، بـــت ایـــران پرســـت　　　مســـتبدی خـــوی ضـــحاکی اســـت، ایـــن خونـــه زدســـت

انـــدرین دوره کـــه قـــانون شـــکنی دل هـــا حســـنت　　　گـــر زهـــم مســـلک خویشـــت خبـــری نیســـت بـــه دســـت

شـــرح ایـــن قصـــه شـــنو از دو لـــب دوختـــه ام　　　تـــا بســـوزد دلـــت از بهـــر دل ســـوخته ام

(به نقل از علی بابایی، ۱۳۸۴، ۷۵)

« طنز هم مثل شعر بخش درونی و بخش بیرونی دارد. قریحه بخش درونی طنز است و مثل قریحه شعر با کوشش به دست نمی آید مثل چشمه باید بجوشد. نمونه روشن طنز او حدی مراغه است از مثنوی جام جم

واعظی وصف حوریان می کرد
شرح حسن عمل بیان می کرد
که به هر مرد بیست حور دهند
جای در باغ و در قصور دهند
زنکی پیر از آن میان برخاست
که همی پرسمت حدیثی راست
هیچ درخُلد حورش باشد ؟ ...»

(موسوی گرمارودی، ۱۳۸۸، ص۴۰۲)

« یکی از معایب بسیار بزرگ شعر ایرج، عیبی که به هیچ روی نمی توان از آن گذشت همین وجود معانی و مضامین رکیک است» (به نقل از محجوب، ۱۳۵۶، ص۳۵)

ایرج در عارف نامه با کمال صراحت به انتقاد از اوضاع پرداخته و در لباس طنز به عارف توصیه می کند که اگر میخواهی از این پس زندگی را با فراغ بال بگذرانی و رنگ استیصال و بدبختی را نبینی چنین و چنان کن و زبان به ستاش وزیران و مدح وکیلان بگشای و از سیاست بازی و انتقاد از خائنان اجتماع دست بکش:

سیاســـت پیشـــه مـــردم حیلـــه ســـازند　　　نـــه ماننـــد مـــن و تـــو پـــاک بازنـــد

تمامـــــاً حقـــــه بـــــاز و شـــــارلاتانند　　　بـــه هـــر جـــا هـــر چـــه پـــاش افتـــاد آننـــد

بـــــه هـــــر تغییـــــر شـــــکلی مســـــتعدند　　　گهـــــی مشـــــروطه گـــــاهی مســـــتبداند

(ایرج میرزا، ۱۳۵۳، ۹۳)

«نوشته های طنز آمیز علی اکبردهخدا او به صورت مقاله های فکاهی، نامه هاو یادداشت های کوتاه چاپ میشد وعنوان می شد و عنوان کلی آن چرند و پرند بود. (اشعاردهخدا در بیداری افکار توده ی مردم در نهضت مشروطیت بسیار موثر واقع شد.

ای مـــــردم آزاده! کجاییـــــد کجائیـــــد؟　　　آزادگـــــی افســـــرده بیائیـــــد بیائیـــــد!

در قصّـــــه وتـــــاریخ چـــــو آزاده بخوانیـــــد　　　مقصـــــود از آزاده شـــــمائید شـــــمائید .... »

(حاکمی،۱۳۷۲، ۳۳)

ملک الشعرای بهار در هجو عارف قزوینی (شاعر) می گوید:

عارف از خواندن دیوان تو من — پاک دیوانه شدم جان تو من
گفته بودند که مُسری است جنون — گفتم این گفته بود ناموزون
چون تو را دیدم ودیوان تو را — و آن جنون های فراوان تو را
در سرم کرد سفاهت لانه — بنده هم چون تو شدم دیوانه ....»

(بهار، ۱۳۸۰، س۵۴۳)

در ابیاتی چند هجاگفتن وحید دستگردی بهار را از بخش مطایبات و تفنن‌های ادبی دیوان شاعر بهار ذکر می‌شود.

رخنه افکن گشت در کاخ سخن لیل خطا — ای سخن گستر صواب آن شد که برخیزی زجا
با تأسف چند باید دید در بازار شعر — گاو صرّافت و بُز نقاد و خر موزون سرا

و جواب بهار به وحید دستگردی که برای کسی منتشر نساخت.

ایزدت خر خلق کرد ای کودن شاعر نما — رو چَرا کن تا کی اندر کار حق چون و چرا
می برازد بر تو عنوان خرّیت ای وحید — همچو وجدانیت مطلق به ذات کبریا
از تو ابله تر نجستم ، نیک جستم بی خلاف — از تو ناکس‌تر ندیدم، راست گفتم بی ریا»

(همان، ۵۴۱)

« در اشعار اصیل او (سیداشرف، نسیم شمال) نیز که پر از طنز خفیف (نه زیاد تلخ ونیشدار) و درعین حال کوبنده است وطنفروشان ، خیانتکاران ودشمنان آزادی، دیپلماتهای دوروی و کلیه کسانی که در بند کشور و مردم نبوده اند، به باد استهزا و خنده گرفته شده اند.»
(آرین پور، ۱۳۵۱، ۷۷)

شعری که در شماره ۲۲ نسیم شمال به تاریخ ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هـق (۵روز قبل از کودتای محمدعلی شاه) منتشر شده است.

ایران زعطر علم معطرنمیشود — در شوره زار لاله میسر نمی شود
سنگ و کلوخ لؤلؤ و گوهر نمی شود — صدبار گفته ایم و مکرر نمی شود.»

(همان، ۷۵)

تصنیفی ازبهار در هجو عارف قزوینی:

عارف، هرچی شدی، هوکن ببینم — قبای کهنه تو نو کن ببینم
کنار سفره چرب اجانب — به مثل گربه مومو کن ببینم

عارف هو کن ببینم جانم هو کن ببینم

(بهار، ۱۳۸۰، ص۵۸۷ و۵۸۶)

قطعه ای از وحشی بافقی در هجو

به ما خواجه تا چند خواهید گفت — که قرض شما را ادا می کنم
ادای دگر گرچنین میکنید — به رخصت که هجو شما می کنم

(به نقل ازموسوی، ۱۳۸۷، ۱۳۹)

نمونه از هجو حافظ در انتقاد او از صوفیان ریاکار:

« صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می خورد
پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف »

(نیاز کرمانی، ۱۳۶۶، ص۱۵۵)

«خاقانی ابیاتی را در قالب قضائد کوچک، عنوان و له فی المطایبه و له ایضا فی الهجو در مورد اهل بغداد با مطلع زیر دارد:

اهـــــل بغـــــداد را زنـــــان بینـــــی　　　طبقـــــات طبـــــق زنـــــان بینـــــی

(خاقانی، ۱۳۸۲، ۸۰۸)

طنز حافظ در ابیات

شـکفته نشـد گـل حمـرا و گشـت بلبـل مسـت　　　صـلای بـر خوشـی ای صـوفیان بـاده پرسـت
اسـاس توبـه کـه در محکمـی چـو سـنگ شـود　　　بـین کـه جـام زجـاجی چـه طرفـه اش شکسـت
خواجـــه (حـــافظ) آن طنـــز را کـــه در بیـــت　　　پـیش بنیـان نهـاده بـود اینجـا بـه اوج مـی رسـاند.»

(زیبائی، ۱۳۶۷، ۱۶۱)

«صومعه و صومعه نشینان، خانقاه و خانقاه نشینان، خرقه وخرقه پوشان، اعم از صوفی و زاهد، و شیخ و محتسب حتی اگر محتسب پادشاه مقتدری چون امیر مبارز الدین بود ومجلس وعظ هم آماج طنز و انتقاد و انتقادهای طنزآمیز حافظ است...

حـافظ مـی خـور ورنـدی کـن و خـوش بـاش ولـی　　　دام تزویـــر مکـــن چـــون دگـــران قـــرآن را

پیداست که قرآن را دام تزویر می کردند. دیگر غیرتی بالاتر از قرآن برای حافظ مطرح نیست. لذا بی آرام می شود و امن و آرام دروغین مدعیان را بر باد می دهد و نقابهای تزویر و ریا را می درد. صیقل سلاح حافظ در کاروبار انتقاد و اصلاح اجتماعی اش، طنز اوست.

(به نقل از خرمشاهی، ۱۳۸۳، ص۳۲)

«درباره ی ایرج میرزا حرف ها و گفته ها بسیار زیاد میباشد: بعضی گفته اند شعرهای او جنبه‌ی طنز دارد و همه چیز را با طنز و شوخی به باد هزل و مسخره می گیرد. بعضی نیز گفته اند که شعرهای او رکیک و زشت بوده و باید نوجوانان و جوانان از خواندن آنها پرهیز کنند ؛ ولیکن بعضی نیز گفته اند او دارای شعرهای سیاسی و اجتماعی وافر می باشد.» (به نقل از علی بابایی، ۱۳۸۴، ۱۴) « اگر می خواهید عشقی را بشناسید از اشعار و هجویات و نمایشنامه ها و عقاید سیاسی و اجتماعی او را بشناسید عشقی آن چنان با حکومت غیر قانونی رضاخان مخالفت می ورید که دیگر زبانزد مردم شده بود و شعر زیر تداعی مخالفت عشقی با جمهوری ساختگی رضاخان می باشد.

گـــر بخواهـــد آدمـــی بـــی گـــم کنـــد　　　پاهـــــای خویشـــــتن را ســـــم کنـــــد
هرکـــــه انـــــدر خانـــــه دارد مایـــــه ای　　　همچـــــو یاســـــی دارد او همســـــایه ای
یاســـــی ماهـــــت ای یـــــار عزیـــــز　　　حضـــــرت جمبـــــول یعنـــــی انگلیـــــز
آن کـــه دایـــم کـــار یاســـی مـــی کنـــد　　　ور زطریـــــق دیپلماســـــی کنـــــد
ملـــک مـــا را خـــوردنی فهمیـــده اســـت　　　بـــر ســـر مـــا شـــیره هـــا مالیـــده اســـت
او گمـــان دارد کـــه ایـــران بردنـــی اســـت　　　همچـــو شـــیره ســـرزمینی خـــوردنی اســـت ... »

(همان، ص۲۲)

۱-۶-　　طنز – با بیان مطایبه

« طنز بیان مفاسد اجتماعی است اما با بیانی مطایبه‌آمیز (خواننده نخست برآن تلخی ها و ناهنجاری ها می‌خندد اما این خنده تلخ تر از گریه است، خنده‌ای که او را بر زشتی ها مطلع می سازد و برای این که راه درمان بیابد او را به فکر وا می‌دارد ...

نمونه از طنز زیبا و نیشدار ذیل از انوری (او) که در آن به زیبایی تمام کارگزاران درگاه را به مسخره گرفته است.

حکـــایتی اســـت بـــه فضـــل اســـتماع فرماینـــد — بـــه شـــرط آن کـــه نگیرنـــد از ایـــن ســـخن آزار
بـــه روزگـــار ملـــک شـــاه عرایبـــی خـــج کـــول — مگـــر بـــه بـــار گهـــش رفـــت از قضـــا گـــه در بـــار
ســـوال کـــرد کـــه امســـال عـــزم حـــج دارم — مـــرا اگـــر بدهـــد پادشـــاه صـــددینار
چـــو حلقـــه ای در کعبـــه بگیـــرم از ســـر صـــدق — بـــرای دولـــت و عمـــرش دعـــا کـــنم بســـیار
چـــو پادشـــه بشـــنید ایـــن ســـخن بـــه خـــازن گفـــت — کـــه آن چـــه خواســـت عرابـــی بـــرود و چنـــدان آر
برفـــت خـــازن و آورد پـــیش شـــه بنهـــاد — بـــه لطـــف گفـــت شـــه او را کـــه ســـیِد ایـــن بـــردار
ســـپاس دار و بـــدان کـــاین دویســـت دینارســـت — صدســـت زاد تـــرا و کـــرای و پـــای افـــراز
صـــد اگـــر بـــه خمـــو شـــانه مـــی دهـــم رشـــوت — نـــه بهـــر مـــن ز بـــرای خـــدای راز نهـــاد
کـــه چـــون بـــه کعبـــه رســـی هـــیچ یـــاد مـــن نکنـــی — کـــه از وکیـــل در بـــد، تبـــاه گـــردد کـــار»

(مهربان، ۱۳۸۷، ص۲۹۴)

۲-۶- هزل و مزاح

براستی هزل چون سکه ای دو رویه است و انتقاد را پوششی از هزل میباشد. «مولانا جلال الدین بلخی در شأن هزل گوید:

هـــزل تعلیمـــت آن را جـــد شـــنو — تـــو مشـــور بـــر ظـــاهر هـــزلش گـــرو
هـــر جـــدی هزلســـت پـــیش هـــازلان — هزلهـــا حـــدّ اســـت پـــیش عـــاقلان

(به نقل از اتابکی، ۱۳۷۹، ص۵۶)

شوخی های عبید عبث و بیهوده نیست او لطیفه گویی را هدف خود قرار نداده بود بکه عبید زاکانی نیز هزل و مزاح و بذله سرائی را به عنوان وسیله انتقاد و اصلاح و تربیت و داد ستاندن برگزیده بود چنان که خود گفته است:

رو مســـخرگی پیشـــه کـــن و مطربـــی آمـــوز — تـــا داد خـــود از مهتـــر و کهتـــر بســـتانی »

(همان، ۷)

«عبید هزل و مزاح را وسیله انتقاد و انگیزه تهذیب اخلاق ساخته و ضمن آثار خویش شمه‌ای از درها و رنج های جانکاهی را که بر روح و جان دانایان روزگار او گرانی می کرد گاه به صورت شکایت و گاه در لباس هزل و حلیه کنایت باز گفته است. سراسر کلیات عبید شاهدی صادق براین مدعا است.»

(همان، ۸)

۳-۶- آمیختگی طیبت و هزل با جد در کلام

« در بعضی آثار محمدحسن صفاعلی معروف به نبی السارقین در دوره ی ناصرالدین شاه بگذریم در سرتاسر ادبیات حجیم هزار ساله ی ایران به آثار طنز آمیز که هدف آنها اصلاح و تزکیه باشد بر نمی خوریم. حتی زیباترین و هنرمندانه ترین هجویه ها مانند هجای معروف فردوسی از سلطان محمود غزنوی و هجای ابوالعلاء گنجوی از داماد خود خاقانی شیروانی و امثال آنها همگی جنبه ی شخصی داشته و به قصد انتقامجویی سروده شده است.

هجویه های انوری ، سوزنی، مختاری، غزنوی و در زمانهای اخیر هجویه های شهاب توشیزی و یغمای جندقی با کلمات و عبارات نازیبا و ناهموار پر است که از خواندن آنها مو بر اندام هر انسانی راست می شود.

در روزگاران نزدیکتر به عصر ما نیز شاعران هجاگو، مانند ایرج و عشقی متاسفانه همان راه و رسم مقدمان را در پیش گرفته اند تا حدی که عارف نامه ایرج یک هجویه سراسر دشنام و ناسزا است درباره ی مرد وارسته و پاکدلی مانند عارف قزوینی.» (آرین پور، ۱۳۵۱، صص۳۸و۳۹)

۷- نمونه های طنز و طیبت در شعر شاعران

« کارنامه ی بلخ مثنوی کوتاهی است نزدیک به پانصد بیت که در طیبت است و یادگار سفر حکیم به بلخ.» (به نقل از روشن، ۱۳۸۷، ۱۷)
استاد سنایی در کارنامه ی بلخ و مطایبه نامه در طیبت با معجزی شاعر گوید:

معجـــــــــزی آن جـــــــــوال نحـــــــــو و ادب   آن بتـــــــازی فـــــــزون زاهـــــــل عـــــــرب
رانـــــــد چنـــــــدان طریـــــــق نظـــــــم بـــــــرد   ریختـــــــت چنـــــــدان علـــــــوم شـــــــعر درو

(به نقل از مدرس رضوی، ۱۳۴۸، ۱۶۳)

استاد سنایی در حسب حال خود و اظهار مشقت نصربلخ مثنوی با مطلع زیر گوید:

ای کـــــــــه گـــــــــه آذری گـــــــــه آزاری   حرفتـــــــــــــت زرگـــــــــــری وعطـــــــــــاری
خـــــــدمت مـــــــن بنـــــــا کســـــــان و کســـــــان   چـــــون رســـــیدی تـــــو یـــــک بیـــــک برســـــان
گـــــوی آنهـــــا کـــــه اهـــــل غـــــز نبودنـــــد   همچـــــو نقشـــــش همیشـــــه غـــــر بیننـــــد

(همان، ۱۷۲و۱۷۳)

و در صفت با مطلع زیر فرماید:

تـــــا بـــــه بلـــــخ آمـــــدم ز غـــــرّه و ســـــلخ   عـــــیش مـــــن بـــــود چـــــون مصـــــحف بلـــــخ

(همان، ۱۷۵)

مدایح حافظ گاهی جنبه‌ای تمسخر آمیز دارد حافظ بسیار رندانه ممدوح را ریشخند کرده است .
«غزلیات حافظ در مدح شاه شجاع اگرمدیحه ای دارد غالباً سراپا انتقاد آمیز است، به شاه هشدار می دهد، نصیحت می کند و اعمال بد او را نکوهش می نماید.»
در غزل زیر:

ســـحر زهـــا تـــف غیـــبم رســـید مـــژده بـــه گـــوش   کـــه دور شـــاه شـــجاع اســـت مـــی دلیـــر بنـــوش

در جائی به تظاهرات مستانه و تجاهر به فسق شاه شجاع اشاره می کند و هم به سخت گیریهای مذهبی پس از بازگشت از کرمان گوید: دلا دلالت خیرت کنم راه نجات / مکن بفسق مباهات و زهد هم مفروش و در بیت بعد ... محل نور تجلی است رای انورشاه چو قرب او طلبی در صفای سنت کوش رموز مصلحت ملک خسروان دانند گدای گوشه نشینی تو حافظ مخروش.

دلا دلالت خیرت کنم راه نجات
مکن به فسق مباهات وز عدهم مفروش
محل نورتجلی است رای انورشاه
چو قرب طلبی در صفای سنت کوش
رموز مصلحت ملک خسروان دانند
گدای گوشه نشینی تو حافظ مخروش

و ... در غزلی دیگر با همین قافیه و وزن متفاوت زبان به مدرج شاه شجاع می‌گشاید ولی چنان از وضع انتظار می‌کند که آبروئی برای شیخ و مفتی و محتسب ریاکار نمی‌گذارد.

در عهـــد مفتـــی و پادشـــاه خطـــابخش جـــرم پـــوش   حـــافظ قرابـــه کـــش شـــد و مفتـــی پیالـــه نـــوش
صـــوفی زکـــنج میکـــده بـــا پـــای خـــم نشســـت   تـــا دیـــد محتســـب کـــه ســـبو میکشـــد بـــدوش
احـــوال شـــیخ و قاضـــی و شـــرب الیهودشـــان   کـــردم ســـوال صـــبحدم از پیـــر میفـــروش
گفتـــا نـــه گفتنـــی اســـت ســـخن گرچـــه محرمـــی   در کـــش زبـــان و پـــرده نگـــه دار مـــی بنـــوش

(نیازکرمانی، ۱۳۶۶،ص۶۴و۶۵)

اشعار عبید بر دو قسم جد و غیر جداست و با اشعار، ماهرانه او در انتقاد منظومه « موش وگربه» می باشد.
«گاه عبید از میان کلمات رکیک مطلقاً آبا و امتناعی نکرده و گویا دراین مورد روش سعدی در خبثیات دروی تاثیر داشته و او تحت نفوذ آن استاد و استاد مقدم دیگر یعنی سوزنی و گروهی دیگر از این گونه استادان استعمال کلمات مذکور را در آثار خود دور از عیب و خطا تشخیص داده است.» (صفا، ۱۳۶۸، ص۹۷۱)

مثالی از همانندی اندیشه‌ی عبید یا اندیشه‌ی حافظ

وقـــــت آن شـــــد کـــــه کـــــار دریـــــابیم	در شـــــتاب اســـــت عمـــــر بشناســـــیم
دیـــــده ی حـــــرص و آزار	پنجـــــه ی زهـــــد و زرق برتـــــابیم...

(حصوری، ۱۳۵۹، ۱۵۱)

بخش مهمی از قطعات این یمین را موضوعات فکاهی و هزل آمیز که غالباً فاقد جنبه ی اخلاقی است تشکیل می‌دهد.
قطعه فکاهی از این یمین:

دی یکـــی آمـــد بنـــزدم ازنـــدیمان امیـــر	آنکـــه در مـــدحش همـــی خـــواهم کـــه فردوســـی شـــوم
گفـــت مخـــدومت همـــی خوانـــد بگفـــتم ایـــن مگـــوی	او نخوانـــد هرگـــزم گـــر آیـــه الکرســـی شـــوم

(مؤتمن، ۱۳۷۰،ص۵۰)

۸- طنز و هزل
رساله ی صدپند عبید یکی از شاهکارهای ابتکاری اوست که سراسر طنزهایی بسیار قوی و شدید دارد.
در رساله ی صد پند عبید با پندنامه هایی جدی با چاشنی هزل آمیخته است.
به عنوان نمونه عبید در پند پنجم از رساله صد پند شعری می گوید:

تـــا توانیـــد ســـخن حـــق مگوئیـــد تـــا نرنجنـــد	بـــر دلهـــا گـــران نشـــوید و مـــردم بـــی ســـبب از شـــما

(زاکانی، ۱۳۷۹، ۳۸۱)

«عبید حتی در مناجات مطایبه را فرو نگذاشته گوید:

خـــــدایا دارم از لطـــــف تـــــو امیـــــد	کـــــه ملـــــک عـــــیش مـــــن معمـــــور داری
بگـــــر دانـــــی بـــــلای زهـــــد از مـــــن	قضـــــای توبـــــه از مـــــن دور داری»

(همان، ۷۸)

مولانا در ابیات اخیر فرمود که آدمی به دوران پیری و فرتوتی توان جسمی و فکری خود را از دست می دهد و اینک در حکایت پیر مرد و طبیب این معنا را بصورت طنزآمیز بسط می دهد.
طنز در شعر مولانا

گفـــت پیـــری مـــر طبیبـــی را کـــه مـــن	در زحیـــــرم از دمـــــاغ خویشـــــتن
گفـــت: از پیـــری اســـت آن ضـــعف دمـــاغ	گفـــت بـــر چشـــمم زظلمـــت هســـت داغ
گفـــت از پیـــری اســـت ای شـــیخ قـــدیم	گفـــت پشـــتم درد مـــی آیـــد عظـــیم
گفـــت از پیـــری اســـت ای شـــیخ نـــزار	گفـــت هرچـــه میخـــورم نبـــود گـــوار

گفت ضعف معده هم از پیری است / گفت وقت دَم مرا دم گیری است
گفت آری انقطاع دم بود / چون رسد پیری، دو صد علت شود
گفت ای احمق، براین بردوختی / از طبیبی تو همین آموختی ...

(به نقل از کریم زمانی، ۱۳۸۶، ۷۵۶)

۹- طنز در ادبیات متأخر

«توجه سپهری به رؤیه دیگر زندگی، گاه از مرز تفکر عارفانه و بیان ظریف شاعرانه فراتر می رود و زندگی صنعتی و اقتصادی امروز را هم دربر می گیرد و از آن تعبیرها یا بهتر بگویم تصویرهایی به دست می دهده که گاه پرده ای از طنز هم برآن ها افتاده است.

من به اندازه یک ابر دلم می گیرد
وقتی از پنجره می بینم:حوری، دختربالغ همسایه
پای کمیاب ترین نارون روی زمین
فقه می خواند ... »

(به نقل از محمداستقلالی، ۱۳۸۰، ص۱۲۸)

و یا در شعری دیگر از سهراب طنز بصورت زیر مشاهده می شود.

من الا نمی‌دیدم ینجه را می فهمید
در چراگاه نصیحت گاوی دیدم سیر

مصراح آخر طنز است زیرا گاو و اولاً سمبل نفهمیدن است و ثانیاً سمبل پرخوری و بدین اعتبار قاعدتاً نه باید نصیحت را بفهمد و نه سیر شود.

« نیما چندین شعر در این مورد (ده انگاس در مازندران با مردم ساده لوح) سروده است، شعری به اسم انگاسی (ص۱۴۲) کلیات سیروس طاهباز) از ابلهی مردی می گوید که سوار بر الاغش در کوه می خواهد زودتر از دیگران به مقصد برسد و برای این کار خود را به روی پاره ابری می اندازد که تندتر از او می دود و ...

فکر ابله سبب بدبختی است!»

(آتشی، ۱۳۸۲، ۲۵)

نمونهه ای از طنز سالیان پس از انقلاب

عمران صلاحی شاعر است که در قلمرو شیوه نیمائی از طنز مایه گرفته است

«یکی بر سرشاخ بن می برید»
و حس کرده بود
که سیبی هست سرخ و درشت
و باید بیفتد به دامان یار
(صلاحی، ۱۳۸۲، ۱۲۶)

و یا طنز سهراب از دید موسوی گرمارودی اینگونه بیان می شود:

«او اهل تصرف قشری و ظاهری عارفانه عرفانی اصیل و بزرگوار را با طنز چنین تصور می کند

« عارفی دیدم بارش تتناهایاهو» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۸، ۴۰۸)

«خصوصیت برجسته دیگر شعر سپهری که او را در میان معاصران امیتازی بزرگ می بخشد نوع بیان طنز آمیز است که این طنز را چنان جدی عرصه مرز می دارد که هزل و جد را از یکدیگر باز نمی توان شناخت چرا که مرز میان آن دو گم شده و درهم می نماید و این مساله آمیختن طنز به جد به حدی که قابل تفکیک نباشند، یکی از مهم ترین خصوصیات هنر سپهری است.»

(به نقل از شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰، ص۲۸۳)

طنز در شعر نیمایی

مردگان موت نوعی هزل در مورد فارادی است که به تملق و چاپلوسی گری در جشن صدمین سال مردن کریلوف شاعر و فایل نویس روسی شرکت می کنند.

مجله علمی پژوهش درعلوم انسانی ومطالعات اجتماعی، شماره ۱۰ ، زمستان ۱۳۹۶، ص ۲۸۶-۲۶۷
http://www.jhss.ir

« در سال ۱۳۲۳ شمسی، برابر با ۱۹۴۴ میلادی یعنی در زمان استالین برخی به تعبیر نیما « سگهای ناقابل» برای خوشایند سفارت روس در جشن صدمین سال مردن (کریلوف) او، شرکت کرده بوده اند...

مردگان موت با هم بزم برپا کرده و می خندند
زنده پندارند خودشان را
استخوانها می درخشد هرکجا پهلو به پهلو روی دندانها
دنده بر هر دنده بگرفته است پیشی
چشم رفته، کاسه سر کرده جای چشمها خالی
چند دیوار شکسته
مردگان موت می خندند آنها راست حالی
میکشد انگشت بی جانشان
در جهان زندگان هردم خیالی ... »

(موسوی گرمارودی، ۱۳۸۸، ۳۹۸)

طنز در شعر عمران صلاحی

از عمران صلاحی چهره ی شناخته شده امروز ایران شعری طنز به نام بهشت در ذیل می آید:

آدم به جرم خوردن گندم
شد رانده از بهشت با حوا
اما چه غم
حوا خودش بهشت است

(صلاحی، ۱۳۸۲، ۵۱)

شهر آشوب

«شعر آشوب نوعی شعر است که شاعر، با زبانی عاشقانه، خطاب به اهل حرفه شهر می سراید. این نمونه شعر نیز قبلاً برای اول دفعه در دیوان مسعود از ۹۲ قطعه تشکیل شده است که عنوانهای آنها نیز موزون است. برجسته ترین آرایه شعری که در این شهر آشوبها بکار رفته است حسن تعلیل است. ظرافت کاری های شعری در این گونه شعر بسیار زیبا و زیاد است به طوری که گاهی قطعه را به غزلی زیبا مانند می کند.

یار عنبر فروش را گوید که موی او را به عنبر تشبیه کرده.

دو زلـف تـو صـنما عنبـر و تـو عطـاری	بـه عنبـر تـوهمی حاجـت اوفتـد مـارا
مـرا فـراق تـو دیوانـه کـرد و سـرگردان	زبهـر ایـزد! دریـاب مـر مـرا یـارا
بمـال بـرتن مـن زلـف عنبرینـت کـه هسـت	عـلاج مـردم دیوانـه عنبـر سـارا»

(اشرف زاده، ۱۳۸۲، صفحات ۱۳۹ الی ۱۴۱)

شهر آشوب و شهر انگیز

«از رسم های شاعران عهد صفوی در شعرترتیب دادن مجموعه هایی است در وصف شهری و مکانی اصناف خلق در آنها وتوصیف خوبرویان هر صنف و اظهار عشق بایشان و یا برعکس هجو و بدگویی از آنان و اینگونه مجموعه ها را عادتاً شهرآشوب، و شهر انگیز می خواندند ... در تحفه سامی چنین می خوانیم که وحیدی از جهت تبریز شهرانگیزی گفته و این چند بیت از آنجاست.»

شـکر لله کـه بهـر شـهر انگیـز	از هـری آمـدم سـوی تبریـز
تـا بوصـف بتـان تبریـزی	هجـو طـوطی کـنم شـکرریزی
وه چـه تبریـز رشـک بهشـت	مـردمش خـوب روی پـاک سرشـت
نازنینـان بنـاز و محبـوبی	در کمـال لطافـت و خـوبی

و در تعریق پسر شیشه گر گفته:

دلبـــــــر شیشـــــــه گـــــر بـــــر عنــــــایی مـــــــردم دیـــــــده را راســــــت بینــــــایی

بســــی کـــــه شـــــد شیشـــــه اش پســــندیده همچـــــو عینـــــک نهنـــــد بـــــر دیــــده

(صفا، ۱۳۶۶، ۶۳۳)

نتیجه:

هجو از فروغ ادبیات غیر جد است که در شعرا و ادبای ایرانی با الگوگیری از هجو سرایان عرب جلوه پیدا می کند.

شعرای هجاگو در سرایش غرض گونه ی خود راه افراط را چنان می پیمایند که قرن ۶ را صحنه ی مبارزات هجاگویی شان به یکدیگر و مایه تفاخر شعری خود می نمایند.

هجا ناشی از غلبه هیجان شاعر در برابر هجمه های وارد شده به روح لطیف اوست که در شکل مطایبه و طنز و هزل شعر وی در ریشخند استهزاء جامعه و حکام مفسده جوی آن بکار گرفته می شود. در این راستا شهر آشوب از رسوم شاعران عهد صفویه در وصف یا هجا برای اصناف و حرف گوناگون نیز بدان افزوده می شود.

بطور کلی هجو و انواع طنز و مطایبه و هزل در نوع ادبی (ژانر) غنائی، متأثر از احساسات شخصی شاعر می باشد که نوع شاعرانه آن در ادب فارسی شاهکار محسوب می شود.

Abstract

Literature is generally divided into two parts, grandfather and great-grandfather were non-serious literature of satire, irony, humor, and humor is.

In the literature of the ancients often talk of praise to the anti-eulogy (syllables) is also mentioned by scholars of pre-Islamic Iran aims poems to comply with anger and intense excitement into syllables called in the sixth century, especially in the era of Slahqh because of the multitude of windows for poets to each other Maintaining and commends demand or request of a customs syllable was begging and threats.

As a result, poetry fell into ruin. Following this practice led to unwanted poets and kings are puppet rulers and to welcome them at odds with each other in the form of satire.

It caused a sensation syllables natural and sensual person. The poet is considered offensive power against insulting syllables But the type of artistic expression that represents air express poet in removing pains and aches readers with a specific purpose, is social criticism.

Keywords: bad poetry, non-grandfather, parody, satire, humor

منابع

۱- آتشی، منوچهری، نیمارا باز هم بخوانیم به خیال روزهای روشن، چاپ اول، تهران، انتشارات آمیتیس. ۱۳۸۲
۲- اشرف زاده، رضا، برگزیده اشعار مسعود سعد و ناصر خسرو دو شاعر برجسته زبان پارسی، چاپ اول، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲
۳- آرین پور، یحیی، از صبا تا نیما (تاریخ ۱۵۰سال ادب فارسی) ، چاپ دوم، جلد دوم، تهران، انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۱)
۴- انوری، علی بن محمد (دیوان شعر)، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ اول، جلد دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰
۵- بهار، محمدتقی، دیوان اشعار، به کوشش چهرزاد بهار، جلد دوم، مشهد، انتشارات توس، ۱۳۸۰
۶- ________ ، بهار و ادب فارسی، به کوشش محمدگلبن، مقدمه ی دکتر غلام حسین یوسفی جلد دوم، چاپ اول، تهران
۷- حاکمی، اسماعیل، ادبیات معاصر، چاپ اول، تهران، انتشارات پیام نور، ۱۳۷۲
۸- حسینی کازرونی و حمیدی، سیداحمد حسینی و سیدجعفر، برگزیده اشعار چهار شاعر رودکی سمرقندی، دامغانی، سعید، فرخی سیستانی، کسایی مرندی، چاپ دوم، تهران، انتشارات ارمغان، ۱۳۸۳
۹- حصوری، علی، حافظ از نگاهی دیگر، چاپ چهارم، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۷
۱۰- خاقانی، بدیل بن ب علی، دیوان خاقانی به کوشش ضیاء الدین سجادی، چاپ اول، تهران، نشر سخن، ۱۳۸۸
۱۱- خرمشاهی، بهاء الدین، حافظ نامه، بخش اول، چاپ چهاردهم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۳
۱۲- دبیر سیاقی، محمد، پشاهنگان شعر پارسی، چاپ اول، تهران، انتشارات فرانگلین، ۱۳۳۷
۱۳- رزمجو، حسین، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، چاپ دوم، مشهد، استان قدس رضوی، ۱۳۷۲
۱۴- روزبه، محمدرضا، ادبیات معاصر ایران و نظم، درسنامه دانشگاهی، چاپ هفتم، تهران. انتشارات روزگار، ۱۳۹۵
۱۵- زاکانی، عبدالله، کلیات عبیدزاکانی، به تصحیح پرویز اتابکی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۹
۱۶- زرقانی، تاریخ ادبی ایران و قلمرو زبان فارسی تطور و دگردیسی ژانرها تا میانه سده پنجم، چاپ اول، تهران، نشر سخن، ۱۳۸۸
۱۷- زرین کوب، حمید، مجموعه مقالات با مقدمه دکتر عبدالحسین زرین کوب، چاپ اول، تهران، انتشارات معین، انتشارات علمی، ۱۳۶۷
۱۸- زرین کوب، عبدالحسین، آشنایی با نقد ادبی، چاپ ششم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۰
۱۹- زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر دوم، چاپ هفدهم، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۶
۲۰- زیبایی، محمدعلی، شرح صدغزل از حافظ، چاپ اول، تهران، پاژنگ، ۱۳۶۷
۲۱- سیروس شمیسا، سبک شناسی شعر، چاپ نهم، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۸۷
۲۲- ___________ ، نگاهی به سپهری، چاپ هشتم، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۲
۲۳- شفیعی کدکنی، محمدرضا، انواع ادبی و شعر فارسی، تهران، رشد آموزش ادب فارسی، ۱۳۷۲.
۲۴- صلاحی، عمران، گزینه اشعار طنزآمیز، چاپ اول، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۸۲
۲۵- صفا، تاریخ ادبیات در ایران از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری، جلد پنجم، بخش اول، چاپ سوم، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۶۶
۲۶- علی بابایی، داود، جامعه فرهنگ و سیاست در مقالات و اشعار به شاعر انقلابی ایرج میرزا فرخی یزدی و میرزاده عشقی، چاپ اول، تهران، نشر امید فردا، ۱۳۸۳.
۲۷- فرشید ورد، خسرو، ادبیات و نقد ادبی، جلد اول، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲
۲۸- قاجار، ایرج میرزا، دیوان اشعار، باهتمام محمدجعفر محجوب، چاپ چهارم، تهران، نشر اندیشه، ۱۳۵۶
۲۹- مرادی کوچکی، شهناز، معرفی و شناخت سهراب سپهری، چاپ اول، نشرقطره، ۱۳۸۰
۳۰- مدرس رضوی، محمدتقی، مثنویهای حکیم سنایی بانضمام شرح سیرالعباد العماد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸
۳۱- مهربان، جواد، جامعه شناسی شعر فارسی از ابتدا تا پایان دوره سلجوقیان، جلد اول، چاپ اول، مشهد تایران، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی قوچان، ۱۳۸۷
۳۲- موسوی گرمارودی، علی، غوطه در مهتاب مجموعه مقالات درباره شعر شاعران کهن و معاصر، انجمن قلم ایران، تهران، ۱۳۸۸
۳۳- موتمن، زین العابدین، تحول شعر فارسی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۷۱
۳۴- موسوی، زهره، سیرتحول قطعه در شعر فارسی، چاپ اول، تهران، انتشارات صنم،۱۳۸۷

۳۵- نظامی عروضی‌سمرقندی، احمد بن عمربن‌علی، چهارمقاله به اهتمام محمدسمین، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات صدای معاصر، ۱۳۷۹

۳۶- نیازکرمانی، سعید، حافظ شناسی، جلد اول، چاپ دوم، شیراز، انتشارات پاژنگ، ۱۳۶۶